

## مقدمه مترجم

محور عمده کتاب حاضر «جنسیت و جهانی‌سازی در آسیای جنوب شرقی» است. سیاست آزادسازی، یکی از مؤلفه‌های جهانی‌سازی، در توسعه فقر جهانی و اختلاف درآمد تأثیر سوء نهاده و عواقبش در وهله نخست متوجه اقشار آسیب‌پذیر و به‌خصوص زنان و کودکان بوده است. کتاب حاضر با مطالعه و بررسی میدانی وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سه کشور تایوان، اندونزی و فیلیپین به تحلیل سیاستهای اقتصادی نولیبرالیسم در قالب جهانی‌سازی پرداخته است. نویسنده با ارائه جدولها و نمودارهای متعدد که حاصل مطالعه میدانی و نیز کتابخانه‌ای است، نشان داده که سهم عمده‌ای از رشد ناخالص داخلی این کشورها به‌عنده زنان بوده و با کار ایشان فراهم شده است. از این منظر در ادبیات مرتبط با کار زنان، اثر دست‌اولی محسوب می‌گردد. در اینجا منظومه‌ای از توصیفات مستدل به‌دست داده شده است. مؤلفه‌های اصلی این منظومه در سه کشور یادشده به‌طور جداگانه و با وحدت رویه بررسی شده است. تراز رشد اقتصادی تایوان حاصل عملکردهای ذیل ارزیابی شده است:

رفتار دخالت‌گرانه دولت، بودجه و حمایت مالی و فناوری آن، حمایت دولت از شرکتهای تولیدی کوچک و متوسط، استفاده از نیروی کار زنان تایوان همچون منبع کار ارزان، انعطاف‌پذیری بالای اشتغال زنان، اجرای برنامه «اتاق نشیمن: کارخانه». آنچه در اندونزی پدید آمده عبارت بوده است از: بحران، اقتصاد ضعیف، دولت دیکتاتوری مورد حمایت امریکا و اجرای منویات اقتصادی اجماع واشنگتن. البته نرخ دو رقمی سرانه تولید ناخالص ملی این کشور تحسین‌برانگیز می‌نماید، اما حصول آن با خسارت به منابع طبیعی؛ استخراج نفت و دیگر منابع،

سرمایه‌گذاری شرکت‌های استرالیایی، ژاپنی، امریکایی در برابر سودهای هنگفت؛ رشوه به مقامات دولتی و تخصیص منابع مالی اندک به فقیران شهری و روستایی بوده است. فشارهایی که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول اعمال کردند منجر به کاهش ارزش پول و کاهش خدمات رفاهی با نتایج منفی، به‌ویژه برای زنان گردید. فیلیپین فاقد منابع سرشار بوده اما ساختار دولت آن وجوه مشترک بسیاری با اندونزی داشته است. بارزترین وجه آن عدم شکل‌گیری دولت دخالت‌گر کارآمد بوده است. اتکا به منبع ارزان کار یعنی نیروی کار زنان، تأسیس مناطق آزاد تجاری و استخدام زنان جوان با دستمزد اندک، صدور زنان به‌عنوان خدمتکار به سراسر دنیا و فراهم‌سازی زمینه ارسال دستمزدشان به کشور و افزایش روند مهاجرت از ویژگی این کشور توسعه نیافته و در ذیل حمایت امریکاست.

بررسی تفصیلی سه کشور یادشده، مدعای نولیبرالیسم را مخدوش می‌سازد. اقتصاد بازار آزاد به قرائت اجماع واشنگتن و افزایش رشد تولید ناخالص داخلی با تحمیل فرمولهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، راه مناسبی در دستیابی به رفاه شهروندان و توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم نیست. نویسنده بر آن است که الگوی بدیل، دولت دخالت‌گر ملتنرم به حمایت از حقوق شهروندان است. دولتی که در ساختار یک جامعه مدنی، از طریق سازمانهای مردم‌نهاد برگزیده شده و به خواسته‌های آحاد ملت توجه دارد و از طریق رسانه‌های جمعی قابل کنترل است. اشاره به دوره طولانی رکود آتی در اقتصاد امریکا و ارائه نمونه‌پژوهیهای سه کشور یادشده، به‌ویژه در فضایی که پس از «بحران اقتصادی» اخیر پدید آمده، کتاب را خواندنی‌تر ساخته است.

## سپاسگزاری

کتاب حاضر حاصل جستجویی آکادمیک و فردی است. از یک سویانگر دغدغه‌های ذهنی‌ام درباره کمبودهای موجود در مباحث توسعه اقتصادی با نظر به مسائل جنسیتی است. از سوی دیگر نشان از تعهدی دارد که مبتنی بر تجربه شخصی‌ام در نیاز به مطمئن ساختن زنان در دستیابی شایسته به منابع اقتصادی است. در هفت سالی که برای پروراندن مباحث کتاب حاضر طی شد، خود را وامدار افراد بسیاری می‌دانم. مایلم از استاد راهنمایم، مایکل آر. اسمیت<sup>۱</sup>، تشکر کنم. وی منشأ حمایت فکری و کسی است که عملاً نمونه‌ای از اهمیت تحمل عقاید دیگران در حفظ جوّ سالم و سودمند آکادمیک را نشانم داد. همچنین می‌خواهم از استاد لیلیان رابینسن<sup>۲</sup>، مدیر مؤسسه سیمون دوبوار دانشگاه کونکوردیا تشکر کنم، وی مشاور این جانب در بسیاری از کارهای بعد از دکترا و به واقع استادی کارآمد و منبع بزرگ الهام و حمایت آکادمیک بود. کتاب حاضر حاصل فرصتهایی است که ذیل دو بورس تحصیلی، یکی پروژه جهانی‌سازی و دیگری از انجمن علوم اجتماعی و تحقیقات انسانی کانادا فراهم آمده است.

اساتید بسیاری در دانشگاه مک‌گیل و کونکوردیا و دیگر دانشگاه‌های خارج از کانادا با گشاده‌رویی، زمان و نظر مشورتی خویش را در اختیارم نهادند از جمله استادان محترم راشاد آنتونیوس<sup>۳</sup>، مارجری کوئین<sup>۴</sup>، داین السون<sup>۵</sup>، هما هودفر<sup>۶</sup>،

- 
1. Michael R. Smith
  2. Lillian Robinson
  3. Rashad Antonius
  4. Marjory Cohen
  5. Diane Elson
  6. Homa Hoodfar

گوردون لاکسر<sup>۱</sup>، دانیل لیو<sup>۲</sup>، یول لاکر<sup>۳</sup>، راجر کرون<sup>۴</sup>، تامس نیلر<sup>۵</sup>، آنتونی پاره<sup>۶</sup>، کاری پولانی-لویت<sup>۷</sup>، اکسل وان دن برگ<sup>۸</sup> و دون وان اشن<sup>۹</sup>. کسانی دیگر نیز حمایت و مشاوره بی‌شائبه خویش را با قرائت چندین نوبت دست‌نوشته‌ام نشان دادند. مایلم به‌ویژه از دکتر اریک هوخلند<sup>۱۰</sup> که پشتیبانی بی‌نظیری در پیشبرد این پروژه داشت، تشکر کنم. همچنین از فرد رید<sup>۱۱</sup> و فرید هنریشه<sup>۱۲</sup> به‌خاطر صبوری در گوش سپردن به ایده‌هایم و بازخورد مدبرانه‌شان، سپاسگزاری می‌نمایم. اگر دلگرمی دانهای دکتر آنتونی ساینوت<sup>۱۳</sup>، مدیر قبلی بخش جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی دانشگاه کونکوردیا برای پیگیری چاپ این نوشته نبود، هرگز به نشر آن فکر نمی‌کردم. خیلی خوش‌اقبال بودم که با کریس کورین<sup>۱۴</sup> آشنا شدم کسی که قول چاپ کتاب را به‌من داد و با مشاوره‌های بی‌نهایت اثرگذارش نشانم داد که چگونه با انتشارات مختلف وارد گفتگو شوم.

همچنین از حمایت مرکز آموزشی و تحقیق درباره زنان دانشگاه مک‌گیل، با مدیریت استاد شری مالی<sup>۱۵</sup> و از پروژه کانادا-اندونزی دانشگاه مک‌گیل که توأمان هزینه سفر تحقیقی به اندونزی برای پژوهش میدانی را فراهم ساختند، که اگر چنین نمی‌کردند امکان این کار برایم فراهم نبود، تشکر می‌کنم.

در کلامی شخصی‌تر باید از مادرم فاطمه صمدی حقیقی و دایم‌ام بهزاد فرهی برای حضور در زمانی که به آنها نیاز داشتم، سپاسگزاری نمایم.

- 
1. Gordon Laxer
  2. Daniel Lev
  3. Uli Locher
  4. Roger Krohn
  5. Thomas Naylor
  6. Anthony Pare
  7. Kari Polanyi-Levitt
  8. Axel Van den Berg
  9. Don Von Eschen
  10. Eric Hoogland
  11. Fred Reed
  12. Farbod Honarpisheh
  13. Anthony Synnott
  14. Chris Corrin
  15. Shree Mulay

همچنین از بسیاری از دوستانم از جمله سوزان لافونت<sup>۱</sup>، دینا هرون<sup>۲</sup>، نادا سوفین<sup>۳</sup>، پروین ثقفی و فرخنده آقایی، برای حمایت‌های عاطفی‌شان ممنونم. سپاس خاص از فرزانه خطیر به‌خاطر حمایتی که در مقطع بسیار دشوار زندگی‌ام ابراز داشت، دوره‌ای که مصادف بود با آخرین مراحل تبدیل نهایی دست‌نوشته‌ها در قالب کتابی کامل.

آخرین اما نه کمترین، خانواده بسیار عزیزم هستند که منبع بزرگ نیرویم بوده‌اند. فرزندانم با رضایت‌خاطری بزرگ زندگی‌ام را سرشار ساختند و فرصتی بی‌نظیر در اختیارم نهادند تا ضمن اشتغال، از زندگی محظوظ‌گردم. بزرگ کردن بچه‌ها برایم مجال درک زندگی را فراهم ساخت و تجربه دست‌اولی از مسائلی را در برابرم گشود که در حال نوشتن آنها بودم. بزرگ کردن بچه‌ها مرا از یک فرد دانشگاهی صرف به کسی تبدیل ساخت تا خود بتواند موضوع مطالعه‌اش قرار گیرد. همچنان که کارم پیش می‌رفت رشد فرزندانم از کودکی به بزرگسالی را نظاره می‌کردم و آنان نیز مرا صبورانه می‌دیدند و شجاعت و نیرویی را که به‌عنوان مادر، در ضمن کار لازم داشتم، نثارم می‌کردند.

این کتاب را به چهار انسان بی‌نظیر تقدیم می‌کنم که بدون ایشان زندگی‌ام بی‌معناست: مهسان صادق، آرش صادق، ایمان صادق و آتنا صادق.

---

1. Susan Lafontain  
2. Dana Hearon  
3. Nada Sofian

## درباره نویسنده کتاب

رکسانا بهرامی تاش مدرس مباحث جنسیت و توسعه در مرکز مطالعات زنان انستیتو سیمون دوبوار در دانشگاه کونکوردیا در مانتریل است. وی در سال ۲۰۰۱ به دریافت درجه دکترا از دانشگاه مک گیل نایل آمد. در حال حاضر در پروژه جهانی سازی، اسلامی سازی<sup>۱</sup> و اشتغال زنان پروژه‌ای را با حمایت مرکز تحقیقات علوم انسانی و علوم اجتماعی (اس اس اچ آر سی)<sup>۲</sup> کانادا دنبال می‌کند. او برای تحقیق در مبحث فقر زنان، چند جایزه از جمله جایزه آیلین راس<sup>۳</sup> (اس اس اچ آر سی) و جایزه مارگرت ژیلی<sup>۴</sup> (دانشگاه مک گیل) را دریافت کرده است. بخشی از داده‌های کتاب حاضر هنگامی گردآوری شد که وی در مورد مبحث اسلامی سازی و نیروی اقتصادی زنان در اندونزی برای سازمان توسعه بین‌المللی کانادا (سیدا)<sup>۵</sup> در سال ۲۰ ژانویه ۲۰۰۱-۲۰۰۲ کار می‌کرد.

- 
1. Islamization
  2. Social Science and Human Research Council (SSHRC)
  3. Eileen Ross
  4. Margaret Gillet
  5. Canadian International Development Agency (CIDA)

## سخنی با خوانندگان فارسی زبان

یکی از دلایل انتخاب حوزه آسیای جنوب شرقی رشد اقتصادی سریع مورد ادعا در آنجا بود. سازمان توسعه بین‌المللی کانادا (سیدا) فرصتی فراهم ساخت تا پروژه‌ای را با تحقیق میدانی در اندونزی آغاز نمایم. در مجال به‌دست آمده و البته بی‌خبر از آنکه قریب ۷ سال از بهترین ایام زندگی‌ام صرف آن می‌گردد؛ به مطالعه در سوابق تاریخی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در چند کشور حوزه یادشده پرداختم و آنچه از تحصیلاتم در ایران و تکمیل و اتمام آن در دانشگاه‌های کانادا آموخته بودم، دستمایه پیشبرد این پروژه ساختم. پروژه‌ای که فرصتی نیکو تلقی‌اش می‌کردم. همیشه خلأ ارتباطات و به‌ویژه تحقیقات اجتماعی در بین کشورهای موسوم به جهان سوم، در نظرم برجسته نموده است. به‌رغم آنکه گاه این خلأ به‌طور غیربرنامه‌ریزی‌شده در برخی کشورها از جمله در مصر، ترکیه و به‌خصوص هند که کتاب حاضر اخیراً در آنجا نیز انتشار یافته، با اجرای برخی پروژه‌ها، تا حدودی جبران شده، تداوم پایداری نداشته است. از این‌رو خوشنودی‌ام را از چاپ فارسی آن به‌وسیله انتشارات «سمت» و انتشار انگلیسی آن در هند نمی‌توانم بازگو نکنم. جا دارد که در اینجا از خانم ناهید فراست که در سامان‌بخشی امور ترجمه اهتمام ورزیدند و نیز از مترجم کتاب آقای غلامحسین فتح‌اله نوری سپاسگزاری گردد. طی دوره‌ای که در اندونزی به کار مشغول بودم نگاه‌های مهربان و مشفق مردم این کشور نصیبم می‌شد؛ آنها به‌ویژه حضور یک زن ایرانی مشتاق و علاقه‌مند به مطالعه کشورشان را بسیار مغتنم دانسته، آنچه از لطف و خوبی در حوصله داشتند نثارم می‌ساختند. ایرانی بودنم البته مزید بر علت بود. تقریباً در تمام نقاط اندونزی نام ایران جلب نظر می‌کرد. کسانی که مسائل ایران را دنبال می‌کردند تشنه دانستن درباره

مسائل ایران بودند و تمایل داشتند از تفاوت‌های قبل و بعد از انقلاب و نیز برنامه‌های در حال اجرا در ایران بدانند. گاه جایگاهم در برابر مصاحبه‌شوندگان تغییر می‌کرد و در معرض پرسش‌های بی‌شمار مشتاقان قرار می‌گرفتم و البته پاره‌ای از همین گفت و شنودهای خودبه‌خودی دستمایه نگارش چند مقاله مقایسه‌ای گردید.

زمانی که در اندونزی به سر می‌بردم احساس می‌کردم گویی زمان به عقب بازگشته است و با ایران قبل از انقلاب مواجهم. در کشورهای خاورمیانه از جمله مصر و اردن نیز همین حال را پیدا می‌کردم. لذا همیشه نظرم به تبادل دانش و آموخته‌های بین و درون منطقه‌ای معطوف گردیده است. برای مثال اندونزی بزرگ‌ترین کشور مسلمان جهان بوده، مانند ایران در آمد اصلی‌اش از منابع طبیعی از جمله نفت است. از قضا دخالت امریکا در این کشور، به لحاظ زمانی ده سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد در ایران، با روش‌های بیش و کم مشابهی، حاکمیت دیکتاتوری سوهارتو را مستقر ساخت. بحران ۱۹۹۷ آسیا منجر به سقوط دیکتاتور و زمامداری عبدالرحمان وحید رهبر بزرگ‌ترین سازمان اسلامی نهضت‌العلماء گردید. در مقام مقایسه تشابهات فراوانی بین حمایت امریکا از سوهارتو، مارکوزه و شاه سابق ایران وجود دارد.

شیوه کار در نگارش کتاب حاضر تحقیقات میدانی جامعه‌شناسانه-مردم‌شناسانه کیفی، در تلفیق با روش‌های تحقیقات دیگری چون تحقیق کتابخانه‌ای و مقایسه‌ای تاریخی بوده است. در کنار روش‌های فوق برای قوام بخشیدن به نتایج نهایی از روش تحلیل داده‌های آماری و کمی نیز سود جستیم. آنچه بر آن تأکید نهاده‌ام تلفیق روش‌های کمی و کیفی بوده؛ زیرا اکثر کتاب‌های مرتبط با مسائل زنان متکی بر روش‌های کیفی است. گمانم آن است که روش اتخاذ شده در اعمال سیاست‌گذاری ملی و جهانی به لحاظ کاربردی می‌تواند مؤثر واقع گردد.

در اینجا مایلم یکی از مفاهیم حائز اهمیت کتاب را به اجمال تحلیل نمایم. مقوله دولت توسعه‌گر-دخالت‌گر ناظر به نوع خاصی از دولت است که در ادبیات اقتصاد و جامعه‌شناسی؛ نظریه‌پردازانی از قبیل ایمزدن، اسکوپل، ایوانز و... تبیین‌گر و مدافع آن‌اند. در این نظریه دولت نهادی است که از طریق برنامه‌ریزی‌های خرد و کلان و اعمال نظارت مستقیم بر اقتصاد کشور، کنترل و اهرم رشد اقتصادی را در دست دارد. این دولت در تقابل با نوع «بازار آزاد»ی است که در الگوی مورد تأیید



امریکا، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و در یک کلام «اجماع واشنگتن» قرار می‌گیرد. مهار دولت یادشده به‌عهد سازمانهای مردم‌نهاد و مطبوعات آزاد است؛ به عبارت دیگر دولت توسعه‌گر-دخالت‌گر بدون وجود شروط پیش‌گفته، همان دولت توتالیتر و استبدادی است. و البته منظور ما تبلیغ چنین دولتی نیست.

برخی بر آن‌اند که آزادی فردی و سیاسی، توأم با بازار آزاد و لازم و ملزوم یکدیگرند؛ به عبارت دیگر برای وصول دموکراسی باید از حلقه بازار آزاد گذر کرد. گذشته از دلایل نظری، تجربه اندونزی درستی این دیدگاه را به‌طور جدی محدود می‌سازد. در اندونزی بازار آزاد در کنار استبداد زیسته و نتیجه‌نهایی دموکراسی نبوده است. آنچه در اندونزی محقق شده، آن بوده که بازار آزاد در مهندسی اقتصاد تابع سیاست‌گذارهای امریکا و متضمن حضور استبداد بوده است. فیلیپین نیز در کنار اندونزی، تجربه‌ای بسیار متفاوت از تایوان را پشت سر نهاده است. تایوان برخلاف دو کشور یادشده، با دخالت مستقیم دولت به توسعه دست یافت. رشد اقتصادی در تایوان نیز در اثر دولت توسعه‌گر-دخالت‌گر و البته نیروی کار ارزان زنان بوده است. آمار ارائه شده در اینجا مؤید نظر فوق است.

نکته دیگر آنکه دولتی که کنترل اقتصاد را بر عهده دارد و از نیروی زنان در حد استثمار بهره می‌برد، به رشد اقتصادی می‌رسد و این موضوع البته مورد تأیید نگارنده نیست، بلکه صرفاً در مقام توصیف و با آمارهای موجود مورد تحلیل قرار گرفته است. مهم آن است که بدانیم اگرچه نقش دولت در برنامه‌ریزی و نظارت بر اقتصاد تأثیر مهمی در ارتقای رشد درآمد ناخالص ملی دارد، نباید قدرتش را در صحنه برنامه‌ریزی اقتصادی با دولت خودکامه یا رژیم استبدادی یکی بدانیم. اگر بخواهیم از تجارب کشورهای آسیای جنوب شرقی بهره بگیریم باید نکات مثبتی چون نقش دولت، کفایت در برنامه‌ریزی صحیح اقتصادی و استفاده از شرایط بازار جهانی به‌عنوان یک گزینه مطلوب را پیش چشم داشته باشیم، ضمن آنکه نباید اهمیت حمایت از حقوق طبقات کم‌درآمد را در بخش عمده‌ای از برنامه‌ریزی اقتصادی-اجتماعی فروگذار کنیم. اینجاست که نقش سازمانهای مدنی، به‌ویژه سازمانهایی که متکفل حمایت از ضعیف‌ترین اقشار جامعه، یعنی زنان هستند، برجسته و قابل توجه می‌گردد. اهمیت این سازمانها در سرمنشأ قدرت دولت بودن،

خاستگاه و ریشه دولت است. مدلی که از دولت توسعه‌گر-دخالت‌گر مد نظر بوده، این ویژگیها را دارد. این دولت دخالت‌گر به وکالت از جانب منتخبین یعنی مردمی که به منظور پیشبرد اقتصاد ملی به او رأی داده‌اند، عمل می‌کند و پاسخگوی رأی‌دهندگان است. هرگاه دولتی با ویژگیهای فوق در امور اقتصادی و اجتماعی دخالت کند می‌توان از مفهوم رشد اقتصادی گذر کرد و از توسعه سخن گفت. توسعه به مراتب بیش از رشد تولید ناخالص ملی است و مؤلفه‌های اجتماعی و سیاسی را نیز دربرمی‌گیرد. دولتی که ریشه در مردم و سازمانهای مردمی دارد فقط به افزایش سود ملی به هر قیمت از جمله استثمار نیمی از مردم کشور یعنی زنان، عمل نمی‌کند، بلکه توسعه اجتماعی را نیز در نظر می‌گیرد.

نکته آخر آنکه بحران کنونی جهان که مبدأ آن امریکاست، ریشه در «اجماع واشنگتن» در دهه ۱۹۸۰، دارد و از زمان دولت ریگان و با آزادسازی اقتصاد کلید خورده است. با روند آزادسازی اقتصاد، نظارت دولت بر بانکها و نظام مالی و اعتباری کاهش یافت. اعتبارات و وامهای بی‌رویه و بدون پشتوانه به منظور سوددهی کوتاه‌مدت باعث رشد بادکنکی اقتصاد گردید و سرانجام با ترکیدن این حباب، اقتصاد بزرگ‌ترین قدرت مالی دنیا به زانو درآمد. اشاعه گران اجماع واشنگتن قربانی سیاستهای غلط خویش گشته‌اند. دامنه بحران امروز امریکا به کشورهای اروپایی و در نهایت تمام دنیا، سندی بر ناکارآمدی نظریه بازار آزاد به قرائت «اجماع واشنگتن» است. آنچه در پیش روست بسیار پرتلاطم است و چالشهای آتی عظیم خواهد بود. ولی همواره در بطن تاریک‌ترین لحظات و در برابر بزرگ‌ترین ناامیدیه‌ها، فرصتهایی نیز پدید خواهد آمد. امید است که جوانان و نسل آینده ایران، این فرصتها را دریابند، تقویت کنند و به ثمر برسانند و با آگاهی و احاطه بر تجربیات متفاوت کشورهای مختلف جهان، ایران را به سوی آینده‌ای بهتر رهنمون گردند. با امید به غنی‌تر شدن فضای علمی و تحقیقاتی در ایران، کتاب حاضر را به دانشجویان ایرانی تقدیم می‌کنم.

رکسانا بهرامی تاش

مانتریا ۲۰۰۹

## مقدمه

در جهانی سازی اقتصاد سخن از فرایندی است که طی آن نیروهای بازار، از جمله افزایش گردش تجارت، سرمایه گذاری و سرمایه مالی، رشدی فراتر از اختیارات دولت کشورها می یابند. این فرایند پدیده تازه ای نیست و همان طور که در نظریه نظام های جهانی (والرشتاین<sup>۱</sup>، ۱۹۷۴) نشان داده شده، به آغاز استعمار بازمی گردد. اما آنچه در جهانی سازی کنونی تازه است، شتاب در توسعه بازار است که از دهه ۱۹۸۰ با خط مشی های اقتصاد نو کلاسیک اعمال گردید؛ خط مشی هایی که در پی لغو قوانین حمایتی<sup>[۱]</sup>، تعرفه ها و قواعد مرسوم به منظور تسهیل در گردش آزاد کالا، خدمات و سرمایه به سراسر جهان بوده است. هدف این فرایند همانا تبدیل همه کشورها به بازار جهانی واحد و محدود سازی نقش تعیین کننده دولت در اقتصاد است. نولیبرالیسم برای توسعه بازار آزاد به دنبال حذف نظارت دولت و خواهان خصوصی سازی است و لذا محدود ساختن نقش دولت در اقتصاد و گستره و حجم دولت رفاه را در نظر دارد (لال<sup>۲</sup>، ۱۹۸۳). نولیبرالیسم، که به اجماع واشنگتن<sup>[۲]</sup> نیز شهرت دارد، در شمال تدوین شده است. سازمان های مالی بین المللی از قبیل صندوق بین المللی پول<sup>[۳]</sup> (آی ام اف)<sup>۳</sup> و بانک جهانی آن را به جنوب تحمیل کرده اند.

نولیبرالیسم مدعی است که دستورالعملهایش به اقتصاد رونق می بخشد. این ادعا صرفاً می تواند در قالب سرانه تولید ناخالص ملی<sup>[۴]</sup> (جی.ان.پی)<sup>۴</sup> و بیشترین موازنه پرداختها درست باشد؛ زیرا ارزیابی رونق اقتصادی در جهان امروز از این

- 
1. Wallerstein
  2. Lal
  3. International Monetary Fund
  4. Gross National Product (GNP)

طریق فوق‌العاده جلوه می‌کند. ولی این روند موجب فقر و اختلاف درآمد عظیم گردیده است. ثروت خالص ۱۰ میلیارد در جهان، ۱/۵ برابر کل درآمد ملی ۴۸ کشور کم توسعه یافته است. توسعه بازار جهانی برای شرکتهای بزرگ تجاری نیز منافع کلانی دربرداشته است. نیمی از صد منبع مالی بزرگ جهان در واقع نه به دولتها، بلکه به شرکتهای مالی خصوصی تعلق دارند (یو. ان. دی. پی، ۱۹۹۷).<sup>۱</sup> عواقب افزایش اختلاف درآمد و فقر عموماً دامن‌گیر گروههای آسیب‌پذیر جامعه و به‌خصوص زنان در کشورهای جنوب گردیده است.

در مجمع جهانی اجلاس زنان پکن +۵، که در ژوئن ۲۰۰۰ در سازمان ملل متحد در نیویورک برگزار شد، مستندات زیر عرضه گردید. از ۱/۳ میلیارد جمعیت زیر خط فقر در جهان، حدود ۷۰ درصد زنان هستند. در ۲۱ سال گذشته، در ۴۱ کشور در حال توسعه، رشد فقر در بین زنان روستائین ۱۷ درصد افزایش داشته است. دو سوم از ۹۰۰ میلیون بی‌سواد دنیا زنان هستند. آمار فوق وضعیت استخدام و درآمد نسبی آنها را نشان می‌دهد. در آمار مربوط به بهداشت نیز همین اختلاف دیده می‌شود. علاوه بر آن در بیش از ۹۰ کشور جهان کمتر از ۱۰ درصد زنان نماینده پارلمان می‌باشند. مایه شگفتی است اگر این حضور کم‌رنگ سیاسی بدون ارتباط با اختلاف درآمد باشد. کوفی عنان دبیر کل [سابق] سازمان ملل متحد نیز در اجلاس پکن +۵ گفته بود:

تمایز بر حسب جنسیت همچنان در حال گسترش است. درآمد زنان کمتر است ولی بیشتر در معرض بیکاری و عموماً فقیرتر از مردان‌اند و بیشتر به‌طور نیمه‌وقت، غیررسمی و بدون قاعده و قانون و در شرایط بی‌ثبات استخدام می‌شوند. این واقعیت که هم در تولید کالا و هم در تولید مثل نقش دارند، هنوز چندان مورد توجه نیست (عنان، ۲۰۰۰).

گسترش فزاینده فقر صرفاً در مورد زنان نگران‌کننده نیست، بلکه مربوط به کل جامعه است. ناتوانی مالی زنان نقش آنها به‌عنوان مراقب خانواده را دشوار می‌کند. علاوه بر این چون زنان نوعاً بیش از مردان دل‌نگران مسائل مرتبط با جامعه هستند، فقرشان به‌جز خانواده در جامعه نیز تأثیرگذار است.

۱. برنامه توسعه سازمان ملل متحد (United Nations Development Programme = UNDP)

به‌رغم چند دهه تلاش پیگیر و اجرای پروژه‌های متعدد به‌منظور توانمندسازی زنان همچنان که در اجلاس پکن +۵ خاطرنشان شده، دستاوردها اندک و به لحاظ جهانی عموماً با شکست روبه‌رو شده‌اند. چرا این همه تلاش ناکام مانده است؟ پرسش فوق‌بازینی در شیوه‌هایی را می‌طلبد که برگرفته از روند کلی تصمیماتی هستند که زنان را نادیده می‌گیرند. یکی از اهداف اصلی کتاب حاضر دقیقاً بررسی سازوکارهایی است که موجب این‌گونه مشکلات است. این نقصان به‌ویژه از آن‌رو مهم است که دولت‌های ملی و آژانس‌های بین‌المللی سیاستهایی را برای افزایش نسبت اشتغال زنان (فر<sup>۱</sup> - آن را نسبت کار زنان به کل تعدادی که به لحاظ اقتصادی در گروه فعال سنی هستند، تعیین کرده‌اند) به مثابه بخش مهمی از راه حل معضل رشد فقر جهانی، دنبال می‌کنند. ولی تا وقتی که نقش دولت محدود و دولت رفاه ضعیف باشد، افزایش اشتغال زنان، مشکل تزیاید فقر را حل نمی‌کند.

توسعه بازار اقتصادی، در سراسر جهان اشتغال زنان را افزایش داده، اما همین افزایش، فقر را تشدید کرده است تا اینکه آن را کاهش دهد (سن<sup>۲</sup>، ۱۹۹۷). نسبت اشتغال زنان طی چند دهه اخیر تقریباً در همه جا دائماً رو به افزایش رفته است. مدافعان نظریه روند عمومی توسعه اقتصادی بر این واقعیت تأکید می‌کنند و برای قانونمند ساختن سیاست‌هایشان از آن بهره می‌برند، ولی فقر حاصله و لذا خوب و بدش را ندید می‌گیرند.

مسئله افزایش فقر به‌رغم افزایش اشتغال، فقط از طریق بررسی دقیق شرایط واقعی زنان قابل درک است. یکی از عوامل مؤثر، تشدید تورم در قیمت کالاهای اساسی و خدمات است. این‌گونه تورم ناشی از جهانی‌سازی، به طرز نامتناسبی بر درآمدهای واقعی اقشار پایین جامعه تأثیرگذار است. با آنکه تورم نقشی جدی دارد، تنها مسئله اثرگذار نیست. عامل دیگر کاهش اشتغال مردان است که تأثیری منفی بر درآمد خانوار می‌نهد. بیکاری مردان منافع افزایش اشتغال زنان در قالب درآمد کلی خانوار را تا حدی خنثی می‌سازد. در فقر زنان عوامل مهم دیگری نیز مؤثرند: برای

---

1. FER  
2. Sen

مثال ماهیت مشاغل و توافقات کاری در نوع اشتغالی که زنان بدان دست می‌یابند، تأثیرگذار بوده است. جهانی‌سازی با تغییر در ماهیت استخدام و کار همراه بوده است - کشش به سمت مشاغل کمتر تخصصی و کم‌مزد با توافقات استخدام به‌طور موقت توأم بوده است (استندینگ<sup>۱</sup>، ۱۹۹۹). از دهه ۱۹۸۰ این‌گونه مشاغل عمدتاً زنان را به خدمت گرفته‌اند. علاوه بر این، حذف نظارت دولت و خصوصی‌سازی، موجب تضعیف چانه‌زنی جمعی قوی نیروی کار شده و در نتیجه استانداردهای کار تنزل یافته است.

از طرف دیگر افزایش اشتغال زنان در ارتباط با وظایفشان در مقام مادر مسائل جدیدی را پدید آورده است. افزایش کار روزمزد خارج از منزل و دخالت اندک مردان در کارهای خانه موجب کاهش سطح مراقبت لازم در خانواده، به‌ویژه در کشورهای رو به توسعه شده است. البته این پدیده مختص کشورهای در حال توسعه نیست، بلکه طبق داده‌های بروم‌هیل و شارپ<sup>۲</sup> (۲۰۰۲) حتی در کشوری صنعتی مانند استرالیا، بخش کوچکی از مردان در امور خانه مشارکت دارند. این موضوع بدان معناست که هرچه زنان برای کسب درآمد در خارج از خانه بیشتر کار کنند وظایفشان در خانه همچنان پابرجاست. این پدیده را در ادبیات مربوط به آن «روز مضاعف» می‌نامند. قطعاً همین شرایط افزایش اشتغال، موجب افت کیفی زندگی شده است.

نقش زنان در محاسبات اقتصاد ملی، اگرچه بخش مهمی از حیات اجتماعی و اقتصادی جوامع می‌باشد، در جایگاه اولین مراقب خانواده نادیده گرفته شده است. زنان نه تنها منبع کار آتی را پدید می‌آورند، بلکه صیانت از آن را نیز بر عهده دارند. اغلب نادیده گرفته می‌شود که زنان تمام نیروی فیزیکی و منابع درآمدشان را در اختیار خانواده قرار می‌دهند (و عموماً بیش از مردان). چون این نقش نادیده گرفته می‌شود، کاهش منابع و تأثیرش بر این جنبه از زندگی خود آنها و نیز بر زندگی وابستگان، مورد غفلت قرار گرفته است.

---

1. Standing  
2. Broomhill and Sharp

این مسئله بسیار مهمی است، به‌ویژه در شرایطی که دولت رفاه ضعیف باشد. چون زنان وقت و توان کافی در پرداختن به خانواده را نمی‌یابند و خدمات عمومی دولتی از قبیل بهداشت و آموزش قطع می‌گردد، بسیاری از کودکان صدمه می‌بینند. این مسئله به کاهش کیفیت زندگی افراد کم‌درآمد جهان منجر شده است. البته برای کشورهای برخوردار جنوب و شمال که به انتفاع از مراقبت خصوصی خواه به‌طور نهادی یا غیررسمی دسترسی دارند، هیچ توفیری پدید نمی‌آید. این امتیازات با افزایش خدمات مراقبت خصوصی بهداشت و آموزش و نیز استخدام فزاینده کارگران خانگی که بسیاری از آنان از خانواده‌های فقیر جنوب هستند، دیده می‌شود. اما از آنجا که روند اختلاف درآمد داخل و خارج کشورها در حال اوجگیری است، چنین گزینه‌هایی راه‌حل قابل اعتمادی برای رفع مشکل توده‌های فقیر کارگر محسوب نمی‌گردند.

کار داوطلبانه و اجتماعی جنبه مهم دیگری از کار زنان است. چون زنان بیش از مردان با خانواده خود احساس یکی بودن می‌کنند، بیش از مردان دل‌نگران جوامع نزدیک به خانواده‌اند و همان‌طور که در بالا گفته شد، جامعه به‌ویژه در جنوب امتداد خانواده محسوب می‌گردد. از این‌رو زنان بازیگر اصلی در میدان کار داوطلبانه و تأمین‌کننده خدمات رفاهی در همه عرصه‌های اجتماع هستند. کاهش نقش صیانت دولت موجب افزایش مسئولیت زنان به‌عنوان مراقب جامعه شده است. این مسئله در کشورهای رو به توسعه که دولت رفاه همچون شمال به‌طور کامل وجود نداشته، واجد اهمیت بیشتر است. علاوه بر این سیاست‌هایی از قبیل تعدیل ساختاری<sup>[۵]</sup> دولتها در جنوب تأثیرات مخربی نهاده و بسیاری از زنان را واداشته است که برای صیانت جامعه، وقت و انرژی خود را اغلب از طریق سازمانهای غیردولتی صرف کار داوطلبانه کنند. این وضعیت موجب تضعیف بیشتر می‌گردد؛ زیرا بسیاری از دولتهای جنوب مجبور به تبعیت بیشتر از اقتصاد جهانی‌اند.

در واقع یکی از ویژگیهای اصلی شیوه متعارف روند اقتصادی جاری، استقبال از اثر تقلیل هزینه‌ها به‌منظور تسریع رشد و نادیده گرفتن نقش حیاتی کار زنان در جبران آن کاستیها و کم شدن عواقب اجتماعی است. عجیب آنکه بسیاری از

کشورهای در حال توسعه به طور آگاهانه از این جنبه کار زنان دقیقاً برای دستیابی به چنان نتایجی بهره می‌گیرند. این دولتها اغلب تا آنجا پیش می‌روند که به تأسیس یا تشویق سازمانهای غیردولتی زنان می‌رسند، دقیقاً از آن رو که آنها را ابزاری برای تحقق سیاست یا جایگزینی برای فقدان چنان سیاستی می‌دانند. در این کتاب به مواردی در کشورهای فیلیپین و اندونزی پرداخته شده که در آنها با توسل به سازمانهای زنان به حل مسئله افزایش فقر پرداخته‌اند. اگرچه کتاب حاضر به طور عمده به سه نمونه پژوهی محدود شده موارد ارائه شده نمونه‌های نسبتاً مناسبی از پدیده‌ای عام‌تر است.

به کارگیری سازمانهای زنان در حل مسائل ناشی از فقر که با تقلیل دولت رفاه همراه است، محدود به دولت کشورها نیست. در واقع بانک جهانی در همان جهت در حال حرکت است. مورد اندونزی که بانک جهانی وجوهی را برای سازمانهای غیردولتی زنان به منظور حمایت از شبکه برنامه‌های امنیت اجتماعی تأمین کرده، نمونه خوبی است. بانک جهانی که بنگاه مالی اصلی اعمال سیاست نولیبرالیسم است، به سازمانهای زنان کمک می‌کند. در این معنا، این بانک همچون دولتی فراتر از دولت کشورها رفتار کرده و برای هزینه‌های رفاهی تأمین بودجه نموده و از این رو برخلاف سیاستش که الزام به کاهش خدمات رفاهی است، عمل کرده است. علت آن است که تجربه عملی بانک جهانی طعم واقعی نتایج خط‌مشی‌هایش را به وی چشاند است. بانک جهانی دریافته است که برای کشورهایی که نمی‌توانند در برابر هجوم بازار از خود محافظت کنند، باید حمایت سازمانی صورت بگیرد. با وجود این هیچ نشانه‌ای حاکی از تجربه عملی بانک جهانی در حرکت به سمت خلاف قواعد بازار دیده نمی‌شود.

مبحث این کتاب آن است که افزایش اشتغال زنان مسئله فقر را نه برای آنان و نه برای کل جامعه کاهش نمی‌دهد، مگر آنکه سیاست دولت در تضمین حقوق کار و رفاه اولیه همگانی تدوین گردد. اما این کار نیازمند دولتی خاص می‌باشد؛ دولتی که در برابر منافع قدرتمند سوداگرانه که می‌کوشند آن را در کنترل بگیرند و از آن بهره‌برداری کنند، مقاوم باشد. فقط چنین دولتی در قبال شهروندانش مسئولیت‌پذیر



است و آن دسته از سیاستهای اقتصادی را اعمال می‌کند که برای توانمندسازی پایین‌ترین اقشار جامعه یعنی زنان، قرار دارد. هر دولتی در شرایط ایدئال باید سیاستهای اقتصادی‌ای را صورتبندی و عملیاتی سازد که براساس منافع شهروندان‌اند. شهروندانی که در مقام آحاد جامعه عمل و تعامل می‌کنند، نه فقط شهروندانی که برای بازار مصرف‌کننده و تولیدکننده‌اند. اما چنین دولتی فقط در جایی وجود دارد که جامعه شهری پیشرفته آن مطمئن باشد که آنچه در کنترل دولت است خواست واقعی مردم در ارائه منافع شهروندان آن است. جامعه مدنی قدرتمند و متکی به پشتیبانی سازمانهای مردمی زنان، حامی دولتی است که در اعمال سیاستهای اقتصادی مسئولیت‌پذیر بوده و خواهان ضوابطی برای توانمندسازی اقشار محروم جامعه به لحاظ اقتصادی است.

اندونزی و فیلیپین دو مورد از نمونه‌پژوهیهای این کتاب، نمونه‌هایی از دولت رانتیر<sup>۱</sup> هستند. این دولتها به هزینه شهروندان خود در حمایت از منافع تجاری عمل کرده‌اند. در مورد کشور سوم یعنی تایوان، دولت همچون کارفرمای اصلی عمل کرده اما هم‌زمان به تأمین رفاه اولیه همگانی ملزم شده و در تقسیم مجدد زمین و تأمین رفاه اجتماعی خط‌مشی‌هایی را اتخاذ نموده است. در نتیجه تایوان در قیاس با بسیاری از کشورهای منطقه، توسعه را با پیامد فقر به مراتب کمتری تجربه نمود. نمونه تایوان نشان داده است که سیاست دولت مبنی بر ورود زنان به عرصه نیروی کار، حتی اگر انگیزه‌های اولیه کاملاً اقتصادی باشند، با همراهی دولت رفاه می‌تواند موجب کاهش فقر گردد. این نمونه نشان می‌دهد که دولتی که متعهد به ایجاد رفاه همگانی است، ظرفیت عظیمی برای حل مسئله فقر دارد.

تأثیر افزایش اشتغال زنان به مثابه تمهیدی برای تقلیل فقر بسیار جالب توجه است و با این واقعیت ارتباط دارد که مردان و زنان در زندگی اقتصادی تأثیری متفاوت دارند. این تمایز، نکته‌ای مهم است: مطالعات میان فرهنگی نشان می‌دهند که الگوی خرج کردن زنان با مردان فرق می‌کند. آنان با گروههای خود هم‌دلی می‌کنند و از این رو بیشتر مایل‌اند وقت و توان خود را برای خانواده و جامعه و

ارتقای آن به طور جمعی صرف کنند. ولی از طرف دیگر مردان با محل کار و گروه‌های هم‌ترازشان هم‌دلی کرده، زمان و انرژی خود را صرف چیزهای لوکس و خارج از خانه و گروه‌های نزدیک به خانه می‌کنند. نقش زنان به‌عنوان مادر و مراقبت‌کننده و الگوهای خرج و پس‌انداز آنها با مردان فرق می‌کند. زنان بیشتر مایل به اصلاح شرایط اقتصادی و همچنین اجتماعی خانواده‌اند. این موضوع سبب می‌شود که کشورهای رو به توسعه پول را در اختیار زنان بگذارند و نه شوهرانشان. بسیار مهم است که به‌خاطر بسیاری جهانی‌سازی موجب افزایش عدم توازن در سطح فقر زنان شده است.

علاوه بر این تفاوت بارزی در مشارکت نیروی کار زن و مرد هست که در نتایج اجتماعی غیرمستقیم آن نمود دارد. زنان در اقتصاد سهمی حیاتی دارند، نه فقط به دلیل نقش مستقیم در درآمد-تولید مثل یا درآمد-توزیع بلکه همچنین به این علت که هرچه منابع اقتصادی بیشتری با افزایش نسبت اشتغال زنان در اختیار آنان قرار گیرد، تأثیر مثبتی بر چنین متغیرهای اجتماعی از قبیل نرخ باروری، سواد، مرگ و میر کودکان و امید به زندگی می‌گذارد. موارد فوق در نمونه‌هایی که بررسی گردیده، ارائه شده است.

مسئله این نیست که دولت برای حل مشکل شکاف جنسیتی فعلی باید جایگاه مردان و زنان را در نیروی رسمی کار جابه‌جا کند، بلکه فرایند تشویق اشتغال زنان باید فزاینده باشد. دولت باید اقداماتی را اتخاذ کند تا رشد دخالت مطلوب زنان در اقتصاد رسمی و در بستر سیاستهایی که موجب افزایش سطح کلی اشتغال می‌گردند، فراهم شود. نقش زنان به‌مثابه عاملان اقتصادی، مکمل نقش آنها به‌عنوان حامی اصلی بنیان خانواده و جامعه است. لذا هر واحد اضافی در آمار اشتغال زنان نسبت به مردان شاغل، موجب «نمودهای» بزرگ‌تری در قالب توفیق سیاستهای اجتماعی می‌گردد. اهمیت این موضوع به‌ویژه از آن روست که از منظر تعریف اقتصادی رفاه، باید از قالب نرخ رشد سرانه به معیارهای گسترده‌تری از کیفیت زندگی معطوف شد، از جمله مرگ و میر کودکان، امید به زندگی و نرخ سواد، که فقط به اجمال یاد شده‌اند. علاوه بر این فواید ناپیدای دیگری از قبیل استقلال اجتماعی از زمره نتایج دستیابی زنان به کسب

درآمد پایدار در بخش رسمی اقتصاد و فرصت ارتقای مهارتها و آموزش است که خود تأثیرات بازخوردی مثبتی در بهداشت و آموزش نسل آتی دارد. و هر تلاشی در افزایش نرخ اشتغال زنان در بخش رسمی و مدرن جامعه که موجب جدایی آنان از محیط سنتی و مرسومشان گردد، گامی مؤثر در کنترل مولید و رشد جمعیت است. مطالعات متعددی نشان می‌دهد که وقتی زنان تنظیم خانواده را در اختیار دارند و به لحاظ اقتصادی مستقل‌اند، خانواده‌های کوچک‌تری را انتخاب می‌کنند.

افزایش و تضمین اشتغال زنان در اقتصاد غیررسمی نیز موجب دسترسی فوری زنان به منابع اقتصادی می‌گردد. در واقع جهانی‌سازی موجب افزایش اشتغال زنان در اقتصاد غیررسمی شده است. اما تا آنجا که بشود تصویر روشنی از یک پدیده زیرزمینی به دست داد، اشتغال در بخش غیررسمی، غیرقانونی، بیقاعده و معمولاً با دستمزد بسیار اندک است. علاوه بر این فرصت کمتری برای آموختن و پیشرفت فراهم می‌سازد. لذا از هر تأثیر مثبت بر اهداف متغیرهای اجتماعی انتظار قدرت کمتری می‌رود (و طبق قاعده محاسبه دقیق آن ناممکن است).

همه این تمایزات در عملکرد اقتصاد جنسیت-محور، هم در کسب درآمد و در صرف هزینه و نیز در نتایج گسترده‌تر اجتماعی آنها، با مطالعات خردگونه مردم‌شناختی در نمونه‌پژوهیهای صورت گرفته در سه کشوری که در ادامه می‌آید، کاملاً اثبات شده است. اما اینکه مکانیزمهای فوق چگونه می‌توانند روی هم رفته درخور تصویری عام‌تر از تحلیل کلان و ساختاری در اقتصاد باشند، در نوشته‌های موجود با وضوح تحلیلی، نه بررسی شده و نه توضیح داده شده است.

کتاب حاضر حاوی تحلیلهای کمی اثر نیروی کار زنان در نرخ رشد و نیز نرخ باروری است. به‌علاوه تأثیر اشتغال زنان بر «شاخص کیفی زندگی» - سنجش مرگ و میر کودکان، امید به زندگی و آموزش برای کل جمعیت - با بهره‌گیری از داده‌های ملی و بین‌المللی صورت گرفته است. تحلیل فوق ارجاع خاصی به تغییرات ناشی از دخالت نسبی بر تفاوت بین عمر طولانی زن و مرد، موفقیت آموزشی یا دیگر متغیرهای اجتماعی ندارد، بلکه بر پیامد کلی افزایش اشتغال زنان بر جمعیت متمرکز شده است.

یکی از اهداف مهم کتاب حاضر این نکته است که دولت باید به جای رها کردن اقتصاد در بازار آزاد بر افزایش اشتغال زنان در بخش رسمی تأکید کند. این مسئله به مثابه ادبیات مربوط به زنان و توسعه به طور عام، مهم است و آثاری که مسائل جنسیتی را به ویژه در بستر جهانی سازی مورد بحث قرار می دهند، بر ماهیت موضوع و به ندرت به راه حلها اشاره می کنند. افزایش نقش دولت و اجرای برنامه هایی در ارتقای اشتغال رسمی زنان به طور غیرمستقیم بر دیگر متغیرهای حیاتی اجتماع تأثیر می گذارد. اگرچه بحث حاضر تا حدودی مبتنی بر تحلیلهای آماری پیش خواهد رفت، بسیاری از مکانیزمهای ممکن بازخوردی، از سیاستهای افزایش اشتغال زنان گرفته تا تقلیل شکاف جنسیتی، با بهره گیری از ریزداده ها در تحلیل نمونه پژوهی حاضر به کار رفته است.

تحلیل آمار چندان معنایی ندارد مگر آنکه در متنی قرار داده شود که عاملها را شامل گردد و نه فقط موضوعی برای محاسبه ساده کمیت، بلکه برای دستیابی به اصل رشد اقتصادی مفید باشد. این متن به مثابه محور اصلی شامل عوامل سازمانی مرتبط با آن جو سیاسی است که راهبردهای اقتصادی به ویژه ماهیت و سمت و سوی ایدئولوژیک دولت در آن تنظیم می شوند. علاوه بر آن تحلیل نمونه پژوهیها، زمینه بررسی دیگر عوامل از قبیل تاریخ استعماری، فرهنگ، ساختار اقتصادی و جز اینها را که فراتر از مطالعه ساده آماری است، فراهم می سازد. نقش سازمانهای سیاسی زنان که در شرایط خاص می تواند بر خط مشیهای دولت و نتایج آن تأثیر عمیق بگذارد، در این دسته بندی مندرج است.

در کتاب حاضر شیوه های کمی و تاریخی-مقایسه ای با تحلیل آماری تلفیق شده؛ زیرا آنها که به دنبال رویکرد تاریخی-مقایسه ای بوده اند اغلب درگیر مبارزه ایدئولوژیک با کسانی شده اند که از روشهای آماری-کمی مرسوم پیروی کرده و یافته های روش دوم را برگرفته از گرایش به بازار آزاد دانسته اند و آنها که موافق رویکرد کمی اند اغلب مطالعات تاریخی و نمادی را سست و ناقص می دانند. به نظر نگارنده این تقسیم بندی روش شناختی کاملاً اشتباه است. به ویژه در شرایطی که اطلاعات معمولاً ناکافی و غیرقابل اعتمادند و حتی تعریف «کار» ناپایدار است، مفید

و گاه بسیار حیاتی است که دستیابی به داده‌های کمی و تلاش در راستای آشکار ساختن معنی آنها با نظر به شرایط و زمینه تاریخی، اجتماعی و سیاسی موجود، صورت بگیرد (روثمایر، استیونز و استیونز، ۱۹۹۲). از طرف دیگر با لحاظ کردن پیچیدگی‌هایی که اغلب در جوامع توسعه یافته دیده می‌شود، داده‌های آماری برای روشن ساختن جریانها و الگوهای جاری، جنبه اساسی دارد. از این رو کاربرد تحلیل آماری و تحلیل تاریخی-مقایسه‌ای را با مطالعات میدانی مردم‌شناسی و مصاحبه‌هایی در محل تلفیق کرده و برای سندیت بیشتر هر یک را با دیگری تقویت نموده‌ام.

یکی از مزایای کتاب حاضر بهره‌گیری از داده‌های تفصیلی، متنی است که در مباحث فمینیستی استفاده شده است؛ یعنی داده‌های انسان‌شناختی و از نوع کیفی، و قصد ما صورتبندی بحثهای بیشتر عمومی، نظری و مفهومی موضوع بوده است. از دهه ۱۹۷۰ مباحث کلانی در حوزه امور زنان و توسعه (و اخیراً با تأکید بر جنسیت و توسعه) پدید آمد که برخی از موضوعات آن با مقوله جهانی‌سازی بسیار مرتبط است. اما چشم‌انداز جنسیت در جهانی‌سازی مقوله‌ای نوپا به‌شمار می‌رود. این قلمرو نسبتاً جدید با آثار مهم کسانی چون (کانلی<sup>۱</sup> و دیگران ۱۹۹۵؛ میتر و روباتم<sup>۲</sup> ۱۹۹۵؛ سازن<sup>۳</sup> ۱۹۹۶؛ سن<sup>۴</sup> ۱۹۹۷؛ استندینگ<sup>۵</sup> ۱۹۸۹؛ بنریا<sup>۶</sup> ۲۰۰۳) نیازمند غنی شدن با مطالعات موردی و منطقه‌ای است. لذا کتاب حاضر به‌منظور پلی بین شکاف موجود در مسائل عمومی درباره جنسیت و جهانی‌سازی و نمونه‌پژوهیهای مشروح تدوین شده است.

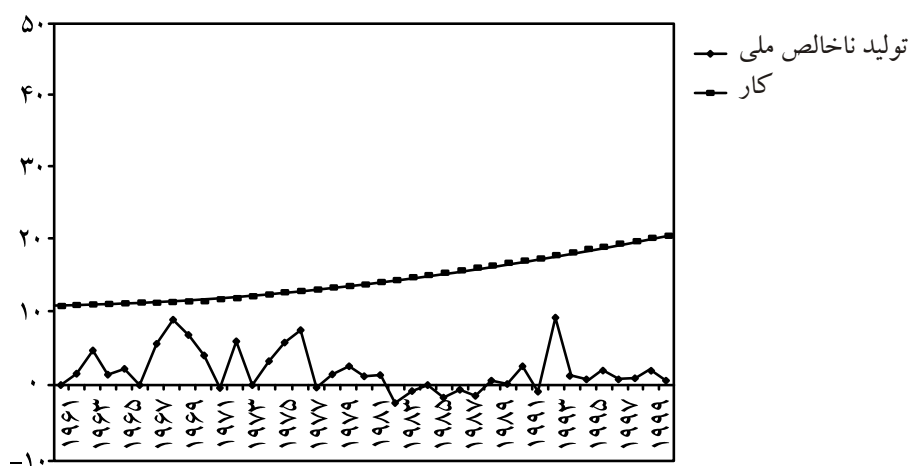
تمرکز بر آسیای جنوب شرقی به دو دلیل است. نخست، نظریه اقتصاد نولیبرال رشد اقتصادی این منطقه را شاهدی بر اعتبار خود می‌داند. جریان غالب در بین اقتصاددانان مدتهای مدید اندونزی، فیلیپین، تایلند و مالزی را «معجزه» آسیای جنوب شرقی می‌دانست (کاستلز<sup>۷</sup>، ۱۹۹۲). دوم، مطالعه کمی مناطق مختلف جنوب

- 
1. Connelly
  2. Mitter and Rowbotham
  3. Sassen
  4. Sen
  5. Standing
  6. Beneria
  7. Castells

نشان می‌دهد که این ناحیه برخوردار از سطح بالایی رشد سرانه تولید ناخالص ملی و نرخ بالای اشتغال زنان است.

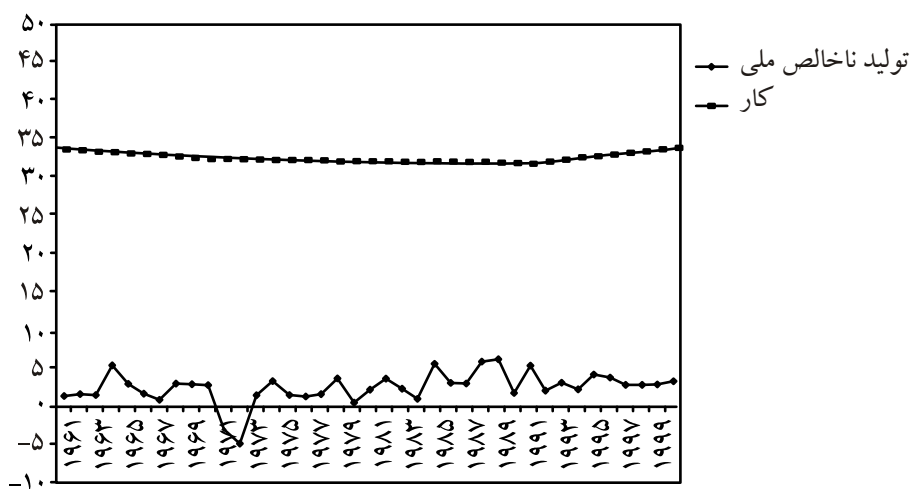
نمودارهای ۱ تا ۵ نرخ رشد سرانه تولید ناخالص ملی در نواحی مختلف دنیا را در کنار نرخ مشارکت زنان در نیروی کار نشان می‌دهد. نتایج، وسعت تک‌تک کشورهای منطقه را لحاظ نکرده؛ به عبارت دیگر این کشورها به رغم ابعاد با وزنی مساوی محاسبه شده‌اند. اگرچه این رویکرد در مقیاس کلان در مقایسه با وزن نسبی برخی کشورهای دیگر مسائل خاصی را ایجاد می‌کند، زیرا در اینجا تأکید و تمرکز بر جریانات منطقه‌ای است، وسعت هر کشور و منطقه‌ای که در آن واقع شده، اهمیت ندارد.

رشد سرانه تولید ناخالص ملی منطقه در خاورمیانه و افریقای شمالی (نمودار ۱) با نوسانات شدید مواجه است. این نوسانات به علت اقتصاد منطقه است، اقتصادی چنان وابسته به نفت که با تغییرات دائمی بهای آن در بازار جهانی دگرگون می‌شود. جالب توجه آنکه در اینجا سطح نیروی کار زنان پایین‌تر از مناطق دیگر است. در جنوب صحرای افریقا<sup>۱</sup> (نمودار ۲) رشد سرانه تولید ناخالص ملی به‌طور استثنایی بسیار پایین است، درحالی که نرخ مشارکت نیروی کار زنان عموماً بالاست. این نشان‌دهنده کاهش ناچیز در چند دهه گذشته است. نمودار ۳ نشان می‌دهد که

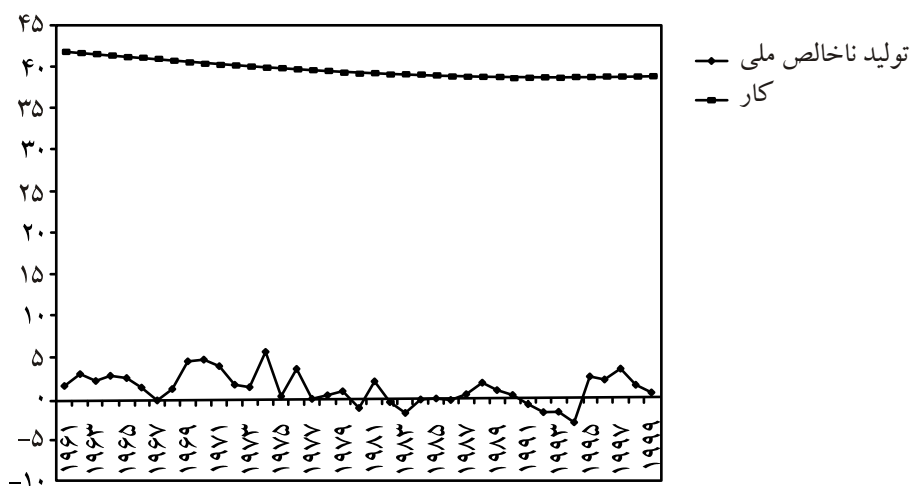


نمودار ۱ خاورمیانه و افریقای شمالی

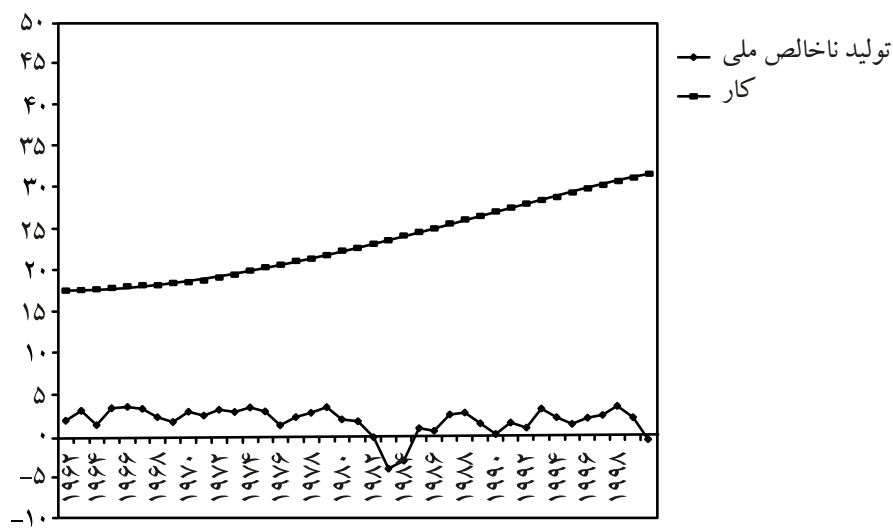
امریکای لاتین و حوزه کارائیب رشد سرانه تولید ناخالص ملی نسبتاً پایداری داشته که با افزایش نرخ اشتغال زنان همراه بوده است. ولی قابل ذکر است که نرخ رشد منطقه‌ای هرگز فراتر از ۵ درصد نرفته است. در جنوب آسیا (نمودار ۴) نرخ اشتغال زنان بالاست و همچنان رو به بالا در حرکت است و در همان زمان رشد سرانه تولید ناخالص ملی اگرچه پایدار است، عموماً زیر ۵ درصد است.



نمودار ۲ جنوب صحرای افریقا

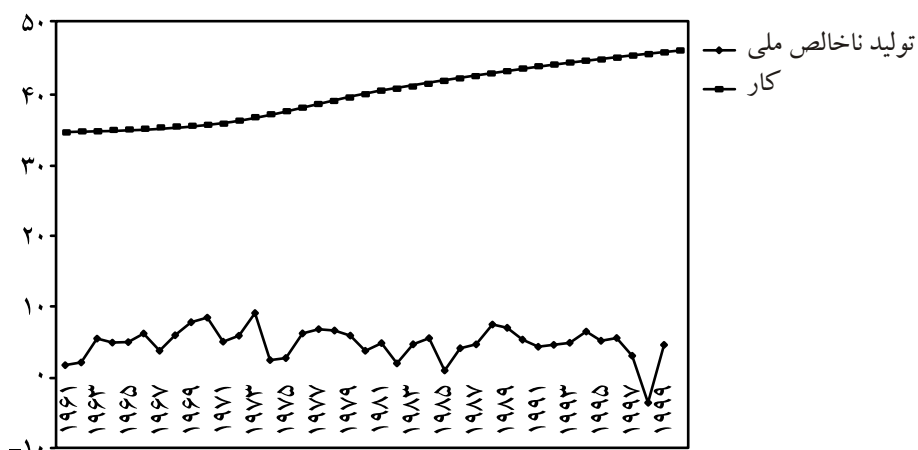


نمودار ۳ امریکای لاتین



نمودار ۴ جنوب آسیا

به عبارت دیگر فقط در آسیای جنوب شرقی (نمودار ۵) می توان هم نرخ رشد اشتغال زنان و هم سرعت نسبتاً سریع رشد سرانه تولید ناخالص ملی را دید. در این منطقه نرخ رشد سرانه تولید ناخالص ملی بالاتر از دیگر مناطق است و تا ۱۰ درصد می رسد. اگر بحران ۱۹۹۷ در مقطع زمانی کوتاه منتهی به رشد منفی برای منطقه گردید، ولی آسیای جنوب شرقی روی هم رفته بهترین عملکرد اقتصادی را نشان داد و این امر با اوجگیری و افزایش اشتغال زنان همراه بود.



نمودار ۵ آسیای جنوب شرقی



در این منطقه به بررسی عمیق سه کشوری که به لحاظ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تفاوت بسیاری با هم دارند، پرداخته‌ام. این سه کشور تایوان، اندونزی و فیلیپین هستند. درحالی که تایوان در یک دوره به توفیق اقتصادی دست یافته عملکرد اقتصادی اندونزی، ناموزون بوده و آن را به گروه کشورهای با درآمد متوسط تنزل داده است. فیلیپین تنها کشور در منطقه است که با رشد منفی درآمد (در دهه ۱۹۸۰) پس از جنگ جهانی دوم مواجه بوده است. درحالی که اقتصاد تایوان پس از پیامد بحران آسیا همچنان پابرجا ماند، در اندونزی این بحران موجب طغیان بزرگ سیاسی و تغییر رژیم حاکم گردید. همچنین فیلیپین به دنبال حوادث ۱۹۹۷ درگیر احیای جنبشهای جدایی طلبانه شد. از این سه کشور اندونزی بیشترین لطمه را دید و همچنان به علت اختلافات ناحیه‌ای و قومی در رنج است.

عوامل دیگری که باید در محاسبات در نظر گرفته شوند به دو مقوله تقسیم می‌گردند. اولین مقوله شامل عواملی ثابت از قبیل وسعت کشور، تاریخ استعماری، ساختار اصلاحات ارضی، ماهیت دولت و دین غالب است. مقوله دوم دربرگیرنده عوامل پویایی از قبیل راهبردهای توسعه اقتصادی کشور یا ماهیت فرایند صنعتی شدن آن است.

تایوان در ارتباط با عوامل ثابت، کشوری کوچک و در اصل جزیره‌ای کم جمعیت است. برعکس آن، اندونزی کشوری بزرگ و گسترده با بیش از ۸۰۰۰ جزیره مسکونی است و چهارمین کشور پر جمعیت دنیا به‌شمار می‌رود. فیلیپین به لحاظ وسعت و جمعیت در مرتبه بین این دو کشور قرار دارد. پیشینه تاریخی هر سه کشور واجد میراث استعمار است. اگرچه ژاپن از زمره استعمارگران تایوان بود، در آنجا برنامه‌های اصلاحات ارضی بسیار موفق‌تری را اجرا کرد. اما در مورد استعمار هلند در اندونزی چنین اتفاقی نیفتاد. فیلیپین مانند بسیاری از کشورهای امریکای لاتین مستعمره‌ای اسپانیایی-امریکایی و همچون اندونزی فاقد برنامه‌های اصلاحات ارضی بود. در ادامه خواهیم دید که مبحث اصلاحات ارضی نقش مهمی در عملکرد اقتصادی این کشور داشته است. در تایوان بازتوزیع زمین بستری برای جامعه‌ای عادلانه پدید آورد، ولی در دو کشور دیگر تصاحب غیرعادلانه زمین مانع اصلی در بازتوزیع درآمد گردید.

در واقع در فیلیپین که نمایندگی سیاسی به مالکیت زمین بستگی دارد، طبقه زمیندار سنتی توانسته است با کاربرد قدرت سیاسی خود هر حرکت به سمت باز توزیع عادلانه اقتصادی را مسدود سازد. سه دین متفاوت دنیا در اینجا نیز وجود دارد: مسیحیت در فیلیپین، اسلام در اندونزی و آیین تائوئیسم و کنفوسیوس در تایوان.

اما بیش از هر عامل ثابتی که در بالا ذکر شد، به نظر می‌رسد ماهیت دولت واجد نقشی ابزاری در فرایندها، راهکارها و عملکردهای توسعه اقتصادی این کشورهاست. از این رو عامل آخر توجه ویژه‌ای می‌طلبد.

تایوان برخلاف دو کشور دیگر پیرو الگوی دولت دخالت‌گر است - گزینه‌ای که احتمالاً در برابر فیلیپین و اندونزی با نظر به تاریخ خاص گذشته استعماری آنها گشوده نیست. استعمارگران اسپانیایی-آمریکایی و هلندی زیرساخت سیاسی‌ای را باقی گذاشتند که امکان ایجاد دولتی قوی وجود ندارد. ولی در زیربنای سیاسی پایه‌گذاری شده در تایوان به وسیله ژاپن زمینه دولتی با نظام کارآمد اداری قوی فراهم شد.

تایوان در پرتو این نظام توانست برنامه‌های توسعه اقتصادی گسترده یکدستی را پیگیری کند. اندونزی که نظامیان خود کامه آن را مدتی طولانی اداره می‌کردند، اساساً از الگوی کلاسیک اقتصاد دوگانه با کسب بیشترین درآمد کشور از طریق سوءاستفاده از منابع سرمایه‌بر و صادرات محور با نظارت دولت، پیروی می‌کرد، در حالی که اکثر جمعیت آن کشور زندگی بخور و نمیری با فعالیت‌های اقتصادی سنتی از قبیل کشت مزارع برنج داشتند. فیلیپین فاقد دولت متعهد به توسعه و منابع سودآور برای کسب درآمد از طریق صادرات، در مقایسه با دو کشور دیگر کمترین توفیق را داشته است. نکته‌ای که اینجا به نظر می‌رسد آن است که گویا دخالت دولت در اقتصاد به رشد اقتصادی بزرگ‌تر منتهی می‌شود.

جدول ۱ مقایسه پیشینه سه کشور

کشور	دولت	قدرت استعمارگر	مذهب(دین)	وسعت	اصلاحات ارضی
تایوان	رفاهی قوی	ژاپن	آیین کنفوسیوس	کوچک	کارآمد
اندونزی	رانتیر ضعیف	هلند	اسلام	بزرگ	ناکارآمد
فیلیپین	رانتیر ضعیف	اسپانیا-آمریکا	مسیحیت	متوسط	ناکارآمد

نکته مهم بحث مربوط به ماهیت دولت (و توسعاً، عوامل پویا یا راهبردهای توسعه اقتصادی که از آن برمی‌خیزند) پاسخ به پرسش چگونگی سازماندهی و هماهنگ‌سازی در نیروی کار زنان آن کشور است. به منظور فهم عمیق‌تر اهمیت این موضوع، ارزیابی سه مرحله‌ای که این کشورها طی کرده‌اند ضروری است؛ مراحل که از قضا مشابه تجاربی هستند که در بسیاری از دیگر کشورهای جهان صورت گرفته‌اند.

احتمالاً بهترین توصیف مرحله اول جانشینی واردات درون‌گراست. باید توجه داشت که نشانه دقیق و طول دوره آن مورد به مورد فرق می‌کند. برای مثال این مرحله در تایوان نسبتاً کوتاه بوده است (اواخر دهه ۱۹۵۰ خاتمه یافته) و «جانشینی واردات» در اینجا به‌طور عمده جانشینی کالاهای تولیدی وارداتی معنی می‌دهد. جانشینی واردات در اندونزی تا دهه ۱۹۶۰ ادامه یافت. با آنکه در آغاز تمرکز بر جایگزینی تولید کشاورزی با هدف خودکفایی غذایی بود، دولت در اواخر دهه ۱۹۷۰ حرکت به سمت تولید بومی در تعدادی از بخشها را که خودروسازی فقط یکی از آنها بود، آغاز کرده بود. در مورد فیلیپین مرحله درون‌گرایی نسبتاً حداقل بود. به نظر می‌رسد که دوره ماقبل مارکوس نوعی لاس زدن با جانشینی واردات بود و تا اوایل دوره مارکوس وضع به همین منوال ادامه یافت. پس از وضع قانون مالیات در ۱۹۷۱ قدرت ملاکین قدیمی که به منظور اعمال محدودیت بر کنترل خارجی فشار آورده بودند تضعیف شد و رشد اقتصادی آغاز گردید.

جدول ۲ مراحل خط‌مشی اقتصادی در سه کشور

تایوان	۱۹۴۶ تا اوایل دهه ۱۹۵۹	۱۹۶۰ تا اوایل دهه ۱۹۹۰	اوایل دهه ۱۹۹۰
اندونزی	دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۰	دهه ۱۹۶۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰	از ۱۹۸۹
فیلیپین	دهه ۱۹۴۰ تا نیمه دهه ۱۹۶۰	دهه ۱۹۶۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰	از دهه ۱۹۸۰

در مرحله دوم - که با راهبرد بیرونی مبتنی بر تأکید بر ترویج صادرات مشخص می‌شود - دولت در تایوان مشوق و محرک تولید به منظور صادرات به بازار

جهانی بوده است. دولت با ایجاد مناطق آزاد نیز فضای مطلوبی برای سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی فراهم ساخت. دولت اندونزی نیز برای ورود شرکت‌های خارجی درها را گشود تا مستقل یا با سرمایه‌گذاری مشترک مؤسسات داخلی دایر شوند. این دولت همچنین مناطق آزاد تجاری را ایجاد کرد تا شرکت‌های خارجی که بسیاری از آنها تایوانی و کره‌ای بودند کالای صادراتی تولید کنند. در فیلیپین نفوذ طبقه ملاک کاهش یافت و یک طبقه جدید سرمایه‌دار پدیدار گردید که با شرکت‌های خارجی متحد شد و در مناطق آزاد سرمایه‌گذاری کرد تا به‌طور عمده کالاهایی برای صادرات تولید کند.

مرحله سوم - دوره تغییر ساختاری بود: تایوان پیش‌تر به مرحله خاصی از صنعتی شدن رسیده بود و کارآفرینان آن برای سرمایه‌گذاری در تولید کالا در این مناطق اقدام بسیاری کرده بودند. آن دسته از کارآفرینان که در تایوان ماندند در فناوری پیشرفته تخصص یافتند. در اندونزی فشار از جانب بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به معنای اتخاذ اصلاحات بازار آزاد از قبیل حذف نظارت و تقلیل هزینه‌های اجتماعی از جانب دولت بود. در مورد فیلیپین بدهی سنگینی که با حاکمیت مارکوس بالا آمد، این کشور را در روابط با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول آسیب‌پذیر ساخت. از این‌رو بازسازی از طریق اصلاحات بازار آزاد در آنجا نه تنها زودتر بلکه بارزتر از اندونزی بود.

در این سه مورد اشتغال زنان با تفاوت‌هایی عمده نرخ بالایی داشته است. تفاوت اصلی آن است که زنان در تایوان در پی اشتغال رسمی هستند (بخش غیررسمی نسبتاً محدود است) ولی درصد اشتغال غیررسمی زنان در اندونزی و فیلیپین بالاست. در مورد شغلها هم درصد زنان شاغل تایوانی در تولید کارخانه‌ای نیز در قیاس با کسانی که در بخش کشاورزی و خدمات شاغل هستند بسیار بالاست. در اندونزی اکثریت عظیم زنان در بخش کشاورزی مشغول به کارند. اگرچه زنان اندونزی در تولید کارخانه‌ای نیز به‌خوبی کار کردند، این بخش سهم کوچکی از کل اشتغال را دربرمی‌گیرد. در فیلیپین زنان به‌طور عمده در بخش خدمات مشغول به کارند.

جدول ۳ مقایسه اقتصاد سه کشور			
کشور	رشد تولید ناخالص ملی	بنیان اقتصادی	منابع طبیعی
تایوان	بالا	تولیدی کاربر	غیر قابل بهره‌برداری
اندونزی	متوسط بالا	اقتصاد دوگانه، تولیدی کاربر و سرمایه‌بر	نفت، معدن، الوار
فیلیپین	متوسط	تولیدی و کشاورزی	زمین مزروعی

در سه فصل نمونه‌پژوهی، تاریخ اقتصاد سیاسی هر کشور مرور شده است. این کار با تحلیل عمیق ماهیت دولت در آن کشور و راهبرد توسعه برآمده از آن صورت گرفته است.

در این فصول، تأکید عمده بر نقش زنان در رشد اقتصادی هر کشور (و با مقیاس سرانه تولید ناخالص ملی) در چند دهه گذشته صورت گرفته است. این تحلیلها دوگانه‌اند: ابتدا به بررسی نقش مستقیم زنان در اقتصاد پرداخته شده و آنگاه درباره تأثیر مثبت اشتغال زنان بر شرایط زندگی جمعیت به‌طور کلی بحث گردیده است. تأثیری که افزایش اشتغال بر شاخص کیفی زندگی انسانی داشته (مارسین و مکالپین<sup>۱</sup>، ۱۹۸۲) با تحلیل کمی ارزیابی شده است. این بررسی در هر مورد با سنجش کیفی اثر فشار گروههای زنان (و توسعاً سیاستهای جنسیتی) بر دولتها برای قبول مسئولیت (مسئولیت‌پذیری) در رفاه اجتماعی و مشکلات زیست‌محیطی تکمیل شده است.

در فصل آخر برای نشان دادن تأثیر گسترش بازار جهانی در ایجاد ثروت برای کشورها که تا حدودی به‌علت افزایش کار ارزان و قابل انعطاف زنان بوده از نتایج نمونه‌پژوهیها استفاده شده است. اما این دستاوردها در شیوه‌هایی که بیشتر بنیادگرا هستند ناپدید شده است: برای مثال فشارهای جهانی سازی، کار زنان در خانه و جامعه را افزایش داده است. لازم نیست تکرار کنیم که بحران مالی آسیا، خسارات اقتصادی و سیاسی عظیمی پدید آورد. با وجود این، افزایش اشتغال زنان به تنهایی عامل مهمی در کاهش فقر است؛ زیرا اشتغال باحقوق، تأثیرات مطلوبی بر

شاخصهایی چون باروری داشته است. از طرف دیگر بالا رفتن اشتغال زنان موجب کاهش مرگ و میر کودکان و افزایش امید به زندگی و پیشرفت آموزشی فرزندان گشته است. اما بسط بازار اقتصادی، جهانی سازی و انقباض دولت رفاهی مزایای افزایش اشتغال با حقوق را محدود ساخته و همین نشان دهنده افزایش فقر زنان در ضمن بالا رفتن اشتغال آنان است؛ این پدیده همچنین به سیاست گذاریهایی اشاره دارد که می توانند جریان حاکم را کاملاً تغییر دهند.

اما هر نقدی به جهانی سازی نه تنها باید متضمن تأثیرات مستند آن، بلکه واجد درک روشنی از شیوه‌هایی باشد که می تواند آن را به چالش بخواند. در فصل آخر کتاب نتایج نمونه پژوهیها در نشان دادن افزایش مشارکت سیاسی زنان از طریق سازمانهای مردمی به کار رفته است. فقط زمانی می توان امید داشت که رشد اقتصادی آزادانه به جامعه انتفاع رساند که افزایش اشتغال زنان با افزایش متناسب در مشارکت سیاسی آنها توأم گردد. فقط یک دولت قدرتمند و در ضمن مستظهر و متکی به جامعه مدنی رشد یافته است که می تواند شهروندان را از تعدی فرایند توسعه بازار مصون بدارد و دولت رفاهی ای دایر کند که در اثر فشارهای جهانی سازی با فرسایش مواجه نشود.